

مدیریت رفتار

متغیرهایی چون دخالت اطرافیان، برآورده نشدن انتظارات زوجین، ارضا نشدن نیازهای عاطفی، کاهش پابندی‌های دینی، نداشتن تفاهم اخلاقی و... بیشتر تأکید می‌کنیم. در همین ردیف در مورد مشکلات آموزشی و تربیتی نیز به سراغ علل و انگیزه‌های فردی و شخصیتی و توان و استعداد فرد می‌رویم و کمتر به زمینه‌ها و بسترهای اجتماعی و ساختار و نظام آموزشی می‌پردازیم. این نگاه فردی و روان‌شناسانه در ساختار نظام آموزشی نیز نهادینه شده است. به‌طوری که آموزش و پرورش و برنامه‌ریزی درسی در زیرمجموعه رشته علوم تربیتی تعریف شده است و در سرفصل‌ها و درس‌های این رشته نیز بیشتر ویژگی‌ها و جنبه‌های روان‌شناسانه مدنظر قرار گرفته‌اند و کمتر به ابعاد اجتماعی و جامعه‌شناختی مسئله آموزش و تربیت پرداخته شده است.

در سطح افکار عمومی نیز این اندیشه دارد به یک باور عمومی تبدیل می‌شود که اگر می‌خواهیم جامعه درست شود، اول باید

مهم‌ترین وظیفه آموزش و پرورش از دیدگاه دورکیم، تحکیم و تقویت قواعد و ارزش‌های اخلاقی جمع‌گرایانه برای ایجاد نظم و انسجام اجتماعی است. بر این مبنا او می‌کوشد با نقد تلقی‌های روان‌شناسانه و فردی، تربیت را به مثابه امری اجتماعی و جامعه‌شناختی تثبیت کند. شاید به همین دلیل نیز از دورکیم به‌عنوان یکی از بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی آموزش و پرورش یاد می‌شود. اما در جامعه ما، تربیت بیش از آنکه یک واقعیت اجتماعی و جامعه‌شناختی به حساب آید، امری فردی و روان‌شناسانه تلقی می‌شود و اخیراً چنین نگاه روان‌شناسانه‌ای در حال تسری به سایر حوزه‌های زندگی اجتماعی است. مادر هر مسئله و مشکلی به سراغ افراد، انگیزه‌ها، علاقه‌ها، اختلال‌ها و مشکلات فردی آن‌ها می‌رویم. برای مثال، در بیشتر بررسی‌ها و پژوهش‌هایی که در مورد آسیب‌های اجتماعی مانند اعتیاد می‌شود، به سراغ علل و انگیزه‌های فردی می‌رویم. یا در مورد رشد طلاق در جامعه روی



یا تحول ساختار؟

فربرز بیات

نگیریم. به‌طور کلی، نظام آموزشی با رویکرد روان‌شناسانه به امور تربیتی و پرورشی، بیشتر بر «مدیریت رفتار» تأکید می‌کند تا «تحول ساختار». متغیرهای محیطی، اجتماعی و جامعه‌شناختی در این تلقی جایی در پرورش و تربیت ندارند. ریشه مشکلات از چنین منظری نه در اجتماع و ساختارها که در فرد است. غلبه چنین رویکردی در نظام تربیتی، امکان و اجازه تحول در ساختار آموزش و پرورش را، با وجود طرح چندین سאלه آن، نمی‌تواند فراهم کند. گام اساسی و مهم برای ایجاد چنین تحولی عبور از رویکرد غالب روان‌شناسانه است که با نوعی وارونگی، تربیت و یادگیری را امری فردی و ذهنی تلقی می‌کند و ماهیت اجتماعی آن را نفی می‌کند. بدون چنین تغییر رویکردی آمیدی به تحول نظام آموزشی نمی‌توان داشت.

افراد درست، متخلق و با فرهنگ شوند. سلطه و غلبه این اندیشه بر اذهان عمومی و برخی از برنامه‌ریزان، مدیران و سیاست‌گذاران آموزشی چنان است که پیروی نکردن از آن به منزله انحراف و اختلال دیده می‌شود. هرگونه تردید و نقد نسبت به چنین باورهای فردگرایانه‌ای در امور تربیتی و پرورشی به منزله نوعی کلی‌گرایی انتزاعی تلقی می‌شود که دست‌اندرکاران امور پرورشی و تربیتی را به وادی بی‌عملی غیرسازنده سوق می‌دهد و باید به‌طور اکید از آن پرهیز یا با آن مقابله شود.

در این نگاه غالب بر نظام آموزشی، ریشه مشکلات اجتماعی در افراد است، بنابراین باید بر اصلاح فرد تأکید کرد. راه چنین اصلاحی نیز از روان‌شناسی و علوم تربیتی می‌گذرد. روان‌شناسی به ما می‌آموزد چگونه رفتار خود را سامان بدهیم، چگونه نگرش‌ها، علاقه‌ها و انگیزه‌های خود را کامل کنیم، چگونه شاد و پرانرژی باشیم و تحت تأثیر ناملازمات محیط اجتماعی قرار